

بحران ساختاری سرمایه و آچماز راه کارها

مراد عظیمی

۱ مهر ماه ۱۳۹۰

اکنون، سه سال از آغاز عظیم ترین بحران جهان سرمایه‌داری، در شکل معضل مالی، می‌گذرد. آیا روزنه‌ای برای برونرفت از بحران بروی سرمایه‌داری جهان سرمایه‌داری گشوده شده است؟ نه. بعد از دادن چندین تریلیون* دلار به موسسات سوداگر مالی، دولت‌های سرمایه‌داری اظهار امیدواری کردند که، بسلامتی طوفان بحران فروکش کرد. ولی، بزودی بحران سرمایه‌داری از نمودش در سطح بحران موسسات مالی و بانکی، ورشکست شدن دولت‌های سرمایه‌داری را تهدید کرد. دولت ایرلند با دو شق مواجه شد، یکم» بتاسی از مردم ایسلند(۱)، موسسات مالی سوداگر را ورشکست اعلام کند. دوم» با پذیرش شرایط تحمیلی دول سرمایه‌داری، به نیابت از سوی موسسات سوداگر، عمیقا به سطح معیشت زندگی و شرایط کار طبقه‌ی کارگر ایرلند حمله کند. دولت ایرلند شق دوم را انتخاب کرد(۲). دول سرمایه‌داری و موسسات سوداگری با خوشحالی دست‌هایشان را بهم سائیده و گفتند بحران ایرلند یک مورد استثنائی بود. اما، بعد از داغان کردن اقتصاد ایرلند، گردباد طوفان بحران فروکش نکرد، و در حرکتش سراغ پرتقال و یونان را گرفت، و فاجعه‌ی ایرلند را در یونان و پرتقال تکرار کرد. باز، ساده‌لوحانه گفته شد هر دو کشور یونان و پرتقال، بعنوان کشورهای حاشیه‌ای جنوب اتحایه‌ی اروپا، ساختارهای اقتصادی ضعیفی داشته‌اند. ولی، سؤال ساده اینکه پس چرا، کشورهای شمال اتحادیه‌ی اروپا و غول اقتصادی‌شان آلمان و موسسات مالی سوداگر بی پروا صدها بلیون یورو به این کشورها سرازیر کردند؟ آیا، کشور آلمان ووو نمی توانستند ضعف اقتصادی این کشورها را تمیز دهند؟ نه خیر. حقیقت این بود که، بخشی از سرمایه‌های آلمانی، فرانسوی، انگلیسی ووو، در جستجوی حوزی‌ای برای کسب سود، بسوی کشورهای پرتقال و یونان جریان یافتند(۳). باز، روز از نو، روزی از نو. بعد از تحمیل شرایط فلاکت بار به طبقات کارگر یونان و پرتقال، سخنگویان سرمایه اظهار اطمینان کردند که به اسب سرکش بحران مالی افسار زدند. آیا، واقعا این ادعا صحت داشت؟

بزودی زمره افتاد که وضع مالی ایتالیا و اسپانیا نیز بحرانی است. اگر، در درون کشورهای اتحادیه‌ی اروپا، سه کشور ایرلند، پرتقال و یونان اقتصادهای کوچکی را تشکیل می دادند، ایتالیا و اسپانیا، به ترتیب سومین و چهارمین اقتصاد اتحادیه‌ی اروپا را شامل می شوند. اگر، در هر یک از سه اقتصاد کوچک، ایرلند، پرتقال و یونان از یک تا چندین صد بلیون یورو، بمانند قرص مسکن، نیاز بود، هر کدام از دو کشور ایتالیا و اسپانیا تزریق اعتباراتی در مقیاس تریلیونی را می طلبند. (۴)

ولی، با تمام ابعاد عظیم معضلات مالی بر شمرده، طوفان بحران دمی فروکش نکرده است. هنوز ایتالیا و اسپانیا قرص مسکن بانک مرکزی اروپا و «آی ام اف، I.M.F» را قوت نداده‌اند، که ناگهان بحران ورشکستگی مالی گلوی عمو سام، ابر امپریالیسم آمریکا، را فشار داد. خلاصه، دمل بحرانی که با سقوط صنعت خانه سازی و اعتبارات بی پشتوانه‌ی آمریکا، در سال ۲۰۰۸ سرباز کرد، چرخش جهان سرمایه‌داری را آلوده کرد. و اکنون بحران سرمایه‌داری، در نمود بحران مالی، از اروپا به آمریکا برگشت. «سنتند اند پورز، Standard & Poor's»، یک موسسه‌ی ارزیابی اعتبارات مالی (۵)، شاخص اعتبار مالی آمریکا را از ردیف «الف، الف، الف» به «A,A,A+» علاوه، «الف، الف، الف» تنزل داد(۶). اعلام کاهش اعتبار مالی آمریکا به این معنا بود، که آمریکا توانائی باز پرداخت بدهی‌هایش را ندارد. به سخن دیگر، آمریکا در ورطه‌ی ورشکستگی ایستاده است. با انتشار این خبر، ترس و وحشت بازارهای بورس سراسر جهان، فراتر از آمریکا، اروپا و آسیا را فراگرفت.

در اقتصاد آمریکا، از کل نیروی کار، ۱۸ درصد در بخش صنعت و ۸۲ درصد در بخش خدمات اشتغال دارند. درصد نازل نیروی کار در بخش صنعت به این معنا نیست که سرمایه‌داری آمریکا با اتوماسیون و روباتی کردن کل فرایند تولید صنعتی، کالا‌های مورد نیاز شهروندان آمریکائی را تولید می‌کند. این یک فرض غلطی است. سرمایه‌داری آمریکا، به واسطه‌ی انباشت عظیم سرمایه، یا کارمرده، و تنزل نرخ سود سرمایه، بخش عمده‌ی صنایع تولیدی را به کشورهای در حال رشد، مخصوصا چین، صادر کرد. به این

دلیل بیشترین حجم مصارف زندگی طبقه‌ی کارگر آمریکا از خارج وارد می‌شود. بموازات این تحول بنیادی در ساختار اقتصادی آمریکا، بخش خدمات به ضرر بخش صنعت فارچوار گسترش یافت. در این دگرگونی تقسیم کار اجتماعی بین بخش صنعت و بخش خدمات، هیولای مالی- بازار بورس و موسسات مالی- سوداگر قد کشیدند. با این تجدید سامان اقتصادی، فرهنگ مصرف در جامعه‌ی سرمایه‌داری، یا بگفته‌ی مارکس «بتوارگی کالا، فیتیشسم کالا»، بی‌بندبار تر از گذشته توسعه یافت (۷).

دولت‌ها قدرت خرید کارگر را بر مبنای «درآمد خالص کارگر، Disposable Income» (۸) محاسبه می‌کنند. البته فراموش نشود که، پرداخت رهن منزل عموماً رقم مهمی از درآمد کارگر را می‌بلعد. فرض کنیم، سرمایه‌داری آمریکا متناسب با درآمد خالص کل طبقه‌ی کارگر باید کالا تولید و یا از خارج وارد کند. اما، کارگر آمریکایی فراتر از درآمد خالصش خرج می‌کند. چگونه؟ او قرض می‌کند. مطابق آمار رسمی آمریکا- باید با قید احتیاط پذیرفت-، کل جمعیت آمریکا، حد اقل ۲/۵ تریلیون دلار، یا هر فرد آمریکایی از بچه‌ی نوزاد تا افراد سالمند، ۲۰۰۰۰۰ دلار مقروض‌اند. این عدم توازن بین دخل و خرج کارگر آمریکایی، بازتابش را در عدم توازن تولید ارزش اضافی با هزینه‌ها، یا مقروض شدن سرمایه‌داری آمریکا نشان می‌دهد. اما، این پسر وی موقعیت اقتصادی آمریکا پدیده‌ی متاخری نیست. نزدیک به هفتاد سال پیش، در کنفرانس اقتصادی «برتن وودز Bretton Woods» در سال ۱۹۴۴، بر پایه‌ی قدرت اقتصادی برتر آنروز آمریکا، دلار به عنوان معیار مبادله و ذخایر ارزی جهان برسمیت شناخته‌شد. ولی، تقریباً سه دهه بعد، در سال ۱۹۷۱، ریچد نیکسن، رئیس‌جمهور آمریکا خروج برابری طلا با دلار را اعلام کرد. با خروج برابری دلار با طلا، ارزش دلار کاغذی تنزل کرد.

از این زمان، حجم دلار در چرخه‌ی مبادله با تولید ارزش واقعی آمریکا تناسبی نداشته‌است. ولی، علیرغم خروج برابری دلار با طلا در سال ۱۹۷۱، هنوز دلار به عنوان معیار مبادله و ذخایر ارز جهانی باقی ماند. این موقعیت استثنائی به آمریکا امکان داد تا کشورهای دیگر را بلحاظ اقتصادی گروگان گرفته و عملاً به هزینه‌ی کشورهای دیگر، همچنان رتبه‌ی اول مصرف‌کننده‌ی جهان سرمایه‌داری را حفظ کند. سالانه، مصرف‌کننده‌ی آمریکایی معادل ۹۶ میلیارد دلار مواد غذایی را بیرون می‌ریزد (۹)!

دولت آمریکا، جدا از کسری بودجه، بالغ بر ۱,۳ تریلیون دلار، یک بدهی ملی کلان-بدهی خزانهداری- به مبلغ ۱۴/۶ تریلیون دلار بالا آورده‌است. از کل بدهی خزانهداری آمریکا، بیش از ۴ تریلیون دلار به کشورهای خارجی تعلق دارد (۱۰). چین مضاف بر ۱/۳ تریلیون دلار طلب از آمریکا، مبلغ ۲/۳ تریلیون ذخایر ارزی به دلار دارد. تا همین چند روز پیش، در دعوا حول چگونگی مقابله با کسری بودجه و بدهی ملی بین حزب محافظه‌کار و حزب دموکرات حاکم، تصویب بودجه‌ی این کشور به مخاطره افتاد. اگر، تا صبح روز سه شنبه ۲۰۱۱/۰۸/۰۲، دو طرف به سازش نمی‌رسیدند، دولت قادر به پرداخت حقوق مستخدمین دولتی، از جمله پرداخت حقوق سربازان آمریکایی در افغانستان، عراق و پرسنل بیش از ۷۵۰ پایگاه این کشور در سراسر جهان، نبود. دولت اوپاما با این برنامه عمل یا پلنفرم به حکومت رسید، که بودجه‌ی رفاه عمومی را افزایش دهد. و ظاهراً، برای تامین اعتبار مالی در وفاداری به میثاقش مجبور به گرفتن وام بود. اما چنین سیاست مآلاً کسری بودجه و بدهی ملی را افزایش می‌داد. از سوی دیگر، حزب محافظه‌کار- زیر فشار حزب چائی راست افراطی- طرفدار کاهش کسری بودجه، پائین آوردن مالیات و مخالف گرفتن وام، یا افزایش بدهی ملی بود. ولی، برغم ادعایشان، اتخاذ سیاست مالی محافظه‌کاران کسری بودجه و بدهی آمریکا را پائین نمی‌آورد (۱۱).

علیرغم جنگ زرگری بین دو طرف، کاملاً معلوم بود، که برای جلوگیری از اعلام ورشکستگی آمریکا و عواقب ویرانگرش بر جهان سرمایه‌داری، دو طرف سازش خواهند کرد. البته، حزب محافظه‌کار تلاش می‌کرد -زیر فشار حزب چائی- از بارک اوپاما امتیاز بیشتری کسب کند. صبح روز سه شنبه ۲۰۱۱/۰۸/۰۲، دو طرف به سازش رسیدند. دولت اوپاما از قول انتخاباتی عقب نشینی کرد. او مجبور شد، زیر فشار محافظه‌کاران، از بودجه‌ی رفاهی کسر کند- ولی نه آن مقداری که محافظه‌کاران طلب می‌کردند. بدین تیب قرص مسکن اضطراری تجویز شد. معضل کوه بدهی‌ها و باز پرداخت بهره‌ی وام‌ها، همچون استخوان لای زخم باقی ماندند. از جانب بستانداران، بخصوص چین، به این نسخه‌ی «قرص مسکن» اعتراض شد. از منظر چین طلبکار، این اعتراض موجه بود. اگر موضوع ورشکستگی مالی آمریکا را نادیده بگیریم- احتمالش نا ممکن نیست- چین هراس دارد با سیر تنزل ارزش دلار، هم ارزش اوراق خریداری شده و هم ارزش ذخایرش به دلار کاهش یابند. چنین سناریوی چین را با بحران جدی مواجه خواهد کرد. سفر «جو بیدن، Joe Biden» معاون رئیس‌جمهور آمریکا به چین، هدفش تخفیف نگرانی چین بود. تاکنون، روسای دول گوناگون، به دلایل عدیده،

شتابان به‌دیدار روسای جمهور آمریکا می‌رفتند. اما، دنیای سرمایه‌داری عوض شده‌است. امروز، معاون رئیس جمهور آمریکا با عجله به چین می‌رود تا به مقامات این کشور اطمینان خاطر دهد که آمریکا ورشکست نخواهد شد!

در سال ۲۰۰۰، قیمت یک اونس طلا برابر با ۲۷۹/۰۶ دلار بود. امروز، قیمت یک اونس طلا به بیش از ۱۷۷۰ دلار ترقی کرده‌است. با این تفاوت قیمت، ارزش طلا به نسبت دلار کاغذی ۶/۳ برابر و یا % ۶۳۰ افزایش کرده‌است. این تفاوت سقوط ارزش دلار کاغذی یا تورم دلار، نه مخلوق فرایند رشد های اقتصادی با نرخ سالانه‌ی بالا؛ بلکه برعکس نشانگر ضعف و رکود اقتصادی آمریکاست. سرمایه‌داری آمریکا مجبور شده‌است برای بقای سطح مصرف بازار داخلی همچنان به اعتیادیش برای گرفتن قرض ادامه دهد. موافق با این سیاست اقتصادی، خزانه‌داری آمریکا تریلیون ها دلار اوراق بهادار «باند ، Bond» منتشر و در بازارهای پولی جهان فروخته‌است.

رکود یا عدم رشد اقتصادی آمریکا، دول و موسسات مالی دارندگان این اوراق بهادار را نگران کرده‌است (۱۲).

گذشته از موقعیت متزلزل دلار، ولی عواقب بحران سرمایه‌داری، نه تنها به اعتبار یورو ضربه زد، بلکه نفس بقای یورو را به خطر انداخته‌است. در چنین شرائطی است که اقبال دلار و یورو افول کرده‌است. بنابر پیش بینی سوداگران، قیمت طلا تا ۵۰۰۰ دلار افزایش خواهد یافت. دولت‌ها، در مقیاس صدها تا چندین هزار تن و افراد در اندازه‌های چندین و چند اونس طلا می‌خرند. تب خرید طلا و فرار از ارزهای کاغذی، بخصوص دلار، سراسر جهان را فراگرفته‌است. همسو با تنزل ارزش دلار و بروز علائم مجدد رکود اقتصاد جهانی، ارزش دارایی های بازارهای بورس جهان بی‌قرار نوسان می‌کنند، و به احتمال زیاد گرایش عمومی سیر نزولی دارد تا صعود مجدد به ارقام پیشین

گفتیم بحران سرمایه‌داری از آمریکا به اروپا کشیده شد. سپس، از اروپا دوباره سراغ آمریکا رفت. اکنون، یکبار دیگر طوفان بحران از آمریکا به سواحل اروپا میرسد. گرچه، دولت سیلیو برلیسکونی، برای آرام کردن تشنج بازارهای مالی، شتابان لایحه ای را به تصویب دو پارلمان رسانید، تا ۵۹/۵ میلیارد یورو از بودجه‌ی دولت بکاهد. ولی، هنوز این سلاخی اشتغال، معیشت و رفاه طبقه‌ی کارگر ایتالیا بازارهای مالی را آرام نکرد. سندپورز شاخص اعتبار مالی ایتالیا را پائین آورد. «صندوق جهانی پول» ساکت نه نشست. خانم «کریستین لگاردز، Christine Laggards» رئیس این بانک اعلام کرد که اقتصاد دنیا وارد فاز خطرناک جدیدی شده‌است. در بین کشورهای بحران زده، یونان بدترین شرائط را از سر می‌گذراند. بیشترین اظهار نظر ها حول خروج این کشور از یورو دور می‌زند، تا پمپ کردن قروض بیشتری. ولی، یونان توانائی باز پرداخت بدهی‌ها را ندارد. از سوی دیگر، آلمان تنها قدرت اقتصادی و انبارهی اعتبار در درون کشورهای جامعه‌ی اروپا با مشکل روبرو شده‌است. مطابق نظر سنجی ها، اکثریت مردم آلمان مخالف ادامه‌ی اعطای قروض بیشتر به کشورهای بحران زده‌اند. این گمان زنی قوت می‌گیرد که بقای یورو جدا در خطر است.

اکنون شایان توجه دارد، نگاهی به دو قدرت اقتصادی مسلط آسیا، چین و ژاپن، بیاندازیم. آیا چین از طوفان بحران سرمایه‌داری جهانی مصون است؟ رکود در کشورهای دیگر، بویژه آمریکا موجب کاهش صادرات چین به آمریکا گردید. بالارفتن قیمت مواد غذایی بر نرخ تورم چین فشار وارد کرد. اعتصابات فراگیر کارگری، دولت چین را واداشت تا برای جلوگیری از گسترش و رادیکال شدن اعتصابات دستمزد کارگران را در صنایع گوناگون افزایش دهد. با بهبود نسبی دستمزدها، نرخ های سود پائین، باز هم پائین تر، لغزیدند. در جستجوی سود بیشتر، جزئی از سرمایه‌ها به حوزه‌ی صنعت مسکن روان شدند و قیمت مسکن صعود کرد. بالاتر رفتن قیمت مسکن، هم نرخ واقعی تورم را بالا برده و هم زمینه‌ی حباب در صنعت مسکن را تکوین کرده‌است. از سال ۲۰۰۸، با تعمیق بحران و کاهش صادرات، برای جلوگیری از بسته‌شدن کارخانه‌ها و افزایش بیکاری، چین با پیاده کردن «طرح اقتصادی کینز» مبلغ ۲ تریلیون دلار وام‌های ارزان وارد چرخه‌ی اقتصاد نمود. اکنون، اظهار می‌شود حد اقل یک سوم از این وام ها قابل برگشت نیستند. با ملاحظه‌ی این واقعیت‌ها، اگر دوباره بحران ۲۰۰۸ عود کند، چین بیشتر زخمی شده و توانائی مجدد برای پمپ کردن اعتبار مالی به چرخه‌ی تولید را نخواهد داشت. کلام کوتاه. چین، بمثابة جزئی از روابط جهان سرمایه‌داری، نه از فشار تورم مصون است و نه از بحران جهان سرمایه‌داری.

و اما، راجع به موقع اقتصادی ژاپن. اکنون، بیش از ده سال است که، ژاپن یک رکود طولانی را تجربه می‌کند. سقوط پی در پی دولت‌های ژاپن، و کاهش طول عمر شماری از آن‌ها حتی به کمتر از یک سال، گواه روشنی از رکود اقتصادی ژاپن دارد.

سرمایه‌داری و مقوله‌ی بحران

آیا سرمایه‌داری، یک رابطه‌ی تولیدی طبیعی یا تاریخی است؟ آدام اسمیت، بانی دکترین اقتصاد کلاسیک «مکانیسم بازار آزاد»، یا لیبرالیسم اقتصادی، ادعا کرد که خود فرایند بازار روابط سرمایه‌داری را تنظیم می‌کند. عملکرد قانون طبیعی. چه پیش از آدام اسمیت و چه بعد از او صف درازی از اقتصاددانان بورژوازی در دفاع از روابط سرمایه‌داری قلم زده‌اند. بورژوازی دانشگاه‌های به اصطلاح معتبری- با رشته‌های اقتصاد- چونان «هاروارد»، «برکلی»، «ییل»، «آل، اس، دی»، «کمبریج» و و دایر کرده‌است. تعداد ۴۱ نفر اقتصاددان بورژوازی، از سال ۱۹۶۱ تا ۲۰۱۰، در رشته‌های اقتصاد جایزه‌ی نوبل دریافت کرده‌اند. در بین این عده از اقتصاددانان، حتی افرادی مدل‌های ریاضی برای فعالیت‌های اقتصادی ابداع کردند. باز برمی‌گردیم به سؤال بالا، چرا بحران رخ می‌دهد؟ اما، این بار سؤال را اینگونه طرح می‌کنیم. چرا، علیرغم، اینهمه دانشگاه‌های اقتصاد و اقتصاددانان و مغزهای متفکر بورژوازی، در رشته‌ی اقتصاد، سرمایه‌داری را نه‌گزینی از بحران است و نه از عاقبت محتوم مرگش. دلیلش ساده‌است. اینها با سماجت معطوف معلولند و نه علت، عارضه‌اند و نه مسبب عارضه. به این دلیل مشکل روابط سرمایه‌داری را در سطح بروزات می‌بینند، و نه در تناقض بنیادی روابط سرمایه‌داری. چرا که برداشتن هر قدمی به سوی قوانین بنیادی سرمایه، آنها را به سمت نفی سرمایه سوق خواهد داد. این خط قرمز اقتصاد سیاسی بورژوازی و اقتصاددانان بورژوازی است. این تنها مارکس بود که از خط قرمز گذشت و قانون پایه‌ای تناقضات، یا معضل انباشت سرمایه‌داری را کشف کرد. از «آدام اسمیت»، پدر اقتصاد کلاسیک بورژوازی تا «جان مینراد کینز، John Minored Keynes ... و بالاخره «میلتن فریدمن، Milton Friedman» اقتصاددان نئوکلاسیک، دهه‌ی ۱۹۸۰، بحران سرمایه‌داری را یا در افسار گسیختگی قیمت کالاها و یا کمبود اعتبار- Supply side- رویت کرده‌اند. گروه اول، برای برون رفت از بحران سرمایه‌داری نسخه‌ی «اعمال سیاست مالی، تثبیت قیمت‌ها و کنترل اعتبارات یا سیاست مانیتریسم، Monetarism» را می‌پیشنهاد. گروه دوم، علت بروز بحران سرمایه‌داری را در محتاط شدن سرمایه‌داران برای سرمایه‌گذاری یا کاهش سرمایه در چرخه‌ی تولید دانسته، و برون رفت از بحران را در دخالت دولت- وارد کردن اعتبار در چرخه‌ی تولید- توصیه می‌کنند. بدین ترتیب، همچون بازی الاکلنگ، سرمایه‌داری، در برهه‌ای پرچم دکترین مکانیسم بازار آزاد را، در مبارزه علیه بحران سرمایه‌داری، بالا برده؛ هرگونه دخالت دولت در امر کارکرد سرمایه را مردود، تقبیح و محکوم کرده‌است. ولی، در مقطع تاریخی دیگر، پرچم مکانیسم بازار آزاد، لیبرالیسم اقتصادی، با خواری پائین کشیده شده‌است. این بار، طرفداران جزمی دخالت دولت بپا خاسته و افسارزدن بر اسب سرکش مکانیسم بازار آزاد را تبلیغ و ترویج کرده، با همان شدت و حدت گروه اول، اقتصاددانان و دولت‌های هوادار مکانیسم بازار آزاد را به باد انتقاد گرفته‌اند. تا اینکه، با عدم کارکرد سیاست الاکلنگ دخالت دولت و سرزنش کردن دخالت دولت جایش را به سیاست جنگ‌های ویرانگر امپریالیستی اول و دوم داد. اما، وظیفه‌ی مقدس جنگ، با تخریب سرمایه‌های ثابت به پایان رسید. دوباره، سیاست الاکلنگ بعد از جنگ جهانی دوم، ابتدا اتخاذ «دکترین اقتصادی کینز» یا دخالت دولت اقبال سرمایه‌داری را کسب کرد. ولی سر کشیدن هیولای بحران سرمایه‌داری، نسل جدیدی از اقتصاددانان سرمایه‌داری را به پیش صحنه‌ی معضل بحران اقتصادی راند. و میلتن فریدمن و همقطارانش سیاست دخالت دولت در فرایند اقتصاد را محکوم کردند؛ و خانم مارگارت تاچر و آقای رونالد ریگان- به ترتیب نخست وزیر و رئیس جمهور سابق انگلستان و آمریکا- سیاست عدم دخالت دولت در اقتصاد را گستاخانه پیاده کردند. تا اینکه امروز به پایان قصه‌های بسیار غصه‌دار راه کارهای برونرفت، یا اعمال دکترین‌های دخالت دولت و مکانیسم بازار آزاد، برای غلبه بر بحران‌های سرمایه‌داری می‌رسیم. اکنون گوش کنید: آقای پرفسور «رابرت ریچ، Robert Reich» استاد دانشگاه برکلی و مشاور جerald فورد- رئیس جمهور سابق آمریکا- و وزیر کار دولت بیل کلینتن، در جواب به مصاحبه گر کانال «ب.بی.سی ۲» انگلستان در خصوص بهره‌گیری از دکترین اقتصادی کینز، با خجالت می‌گویند: امروز مشکل این است که دولت خودش مقروض است!

نقد مارکس از سرمایه

برخلاف توجه اقتصاددانان بورژوازی در سطح بروزات فرایند روابط سرمایه‌داری، مارکس از این سطح فراتر می‌رود. مارکس در اثرش «سرمایه» کالا را به مثابه تظاهر عام روابط تولید سرمایه‌داری، مبدا بررسی و تحلیل روابط سرمایه‌داری انتخاب می‌کند. او با

تحلیل همه جانبه کالا پله به پله پائین تر رفته و قانون بنیادی سرمایه‌داری را در فرایند انباشت و تنگناهای مشکل انباشت سرمایه استنتاج می‌کند.

قانون گرایش نزولی نرخ سود بمتابجه جلوه‌ی مشکل انباشت سرمایه

مارکس دشواری فرایند انباشت و بروز بحران را در شکل بروز گرایش نزولی نرخ سود تحلیل می‌کند. مارکس سرمایه‌ی در چرخه‌ی تولید را به :

سرمایه‌ی کل = سرمایه‌ی ثابت (مواد خام، ماشین آلات، ساختمان...) + سرمایه‌ی متغیر (نیروی کار کارگر) تقسیم می‌کند.

مارکس اولی را سرمایه‌ی ثابت و دومی را سرمایه‌ی متغیر می‌نامد. به این دلیل که، طی فرایند تولید ارزش سرمایه‌ی ثابت به کالا منتقل می‌شود، و نه ارزش اضافی تولید می‌کند. از اینرو، سرمایه‌ی ثابت ارزش افزا نیست. برعکس. نیروی کار یا سرمایه‌ی متغیر منشأ تولید ارزش اضافی است. کارگر در فرایند تولید بیش از معادل هزینه‌ی بازتولید نیروی کار، یا افزون بر معادل دستمزدش، ارزش تولید می‌کند. از این رو، در فرایند تولید، نیروی کار خریداری شده تغییر می‌کند. چشمه و اساس تولید ارزش اضافی، مولد ثروت یا کار مرده، را نیروی کار کارگر تشکیل می‌دهد.

مارکس توضیح می‌دهد که سرمایه‌دار در رقابت با سرمایه‌های دیگر، از ماشین آلات جدیدتر و بارآورتر استفاده می‌کند. ولی، این ماشین آلات بسیار گراندند. او با استفاده از ماشین آلات، حجم سرمایه‌ی متغیر، یا تعداد نیروی کار به نسبت افزایش سرمایه‌ی ثابت را کاهش می‌دهد. به سخن دیگر، نسبت افزایش «سرمایه‌ی متغیر» به «سرمایه‌ی ثابت» تنزل می‌کند.

سرمایه‌دار با وارد کردن ماشین آلات بهتر و پیشرفته‌تر، حجم کالای بیشتری با هزینه‌ی ارزان‌تر تولید می‌کند. اکنون، او می‌تواند کالایش را ارزان‌تر از رقبایش فروخته، و حجم بیشتری از تقاضای بازار را به خود تخصیص دهد. این فرایند را با دو مثال از مارکس نشان می‌دهیم.

۱- سرمایه‌ی در چرخه	سرمایه‌ی ثابت (ماشین آلات و وو)	سرمایه‌ی متغیر (کارگر)	ارزش اضافی
۱۵۰۰ دلار	۱۰۰۰ دلار	۵۰۰ دلار	۵۰۰ دلار
۲- ۴۰۰۰ //	۳۰۰۰ //	۱۰۰۰ //	۱۰۰۰ //
۳- ...			

نرخ ارزش اضافی برابر است با ارزش اضافی تولید شده تقسیم بر سرمایه‌ی متغیر. در دو مثال بالا، نرخ های ارزش اضافی مساوی فرض شده‌اند.

الف- در دو مثال بالا، نرخ ارزش اضافی برابر است با صد در صد.

ب- اما سرمایه‌دار سودش را بر اساس ارزش اضافی تولید شده به نسبت کل سرمایه محاسبه می‌کند و نه سرمایه‌ی متغیر. در مثال اول، سرمایه‌ی در چرخه برابر با ۱۵۰۰ دلار، و ارزش اضافی تولید شده برابر با ۵۰۰ دلار؛ سود حاصل یک سوم یا ۳۳/۳ درصد. حال آنکه، در مثال دوم، سرمایه‌ی در چرخه برابر با ۴۰۰۰ دلار- بخاطر خرید ماشین آلات بهتر- و ارزش اضافی ۱۰۰۰ دلار. سود سرمایه برابر است با یک چهارم یا ۲۵% در صد. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که با افزایش سرمایه‌ی ثابت، سود سرمایه افت می‌کند.

پ- در چرخه‌ی دوم، سرمایه‌ی ثابت از ۱۰۰۰ دلار به ۳۰۰۰ دلار، یا سه برابر ترقی کرده است، ولی سرمایه‌ی متغیر- نیروی کار- از ۵۰۰ دلار به ۱۰۰۰ دلار، یا دو برابر گردیده‌است. بدین ترتیب، مشاهده می‌شود نسبت افزایش سرمایه‌ی متغیر، یا افزایش نیروی کار، به نسبت افزایش سرمایه‌ی ثابت، با آهنگ آهسته‌تر ترقی کرده‌است. سرمایه با افزایش سرمایه‌ی ثابت، نیروی کار کمتری را به

نسبت افزایش سرمایه‌ی ثابت استخدام کرده‌است. همچنان که در بالا تاکید شد، منبع تولید ارزش اضافی را نه سرمایه‌ی ثابت، یا ماشین آلات، مواد خام و نیروی کار کارگر تشکیل می‌دهد. نتیجتاً، با افزایش سرمایه‌ی ثابت، یا بهبود ماشین آلات، اکنون کارگر زمان کمتری را برای باز تولید نیروی کار و زمان بیشتری را برای تولید ارزش اضافی صرف می‌کند. از اینرو، حجم کالای تولید شده به نسبت پیش افزایش کرده‌است. ولی، سرمایه‌دار با هدف از میدان در کردن رقبا مجبور است کالایش را ارزانتر بفروشد. بدین ترتیب، راز افزایش حجم ارزش اضافی تولید شده به نسبت پیش، ولی کاهش نرخ سود و ظهور تنزل نرخ سود سرمایه‌دار روشن می‌گردد.

اما، سرمایه‌های اجتماعی، و نه تک سرمایه‌دار، در اجبار به رقابت باهمدیگر از ماشین آلات بهتر استفاده می‌کنند. در تولید اجتماعی جهان سرمایه‌داری، این فرایند خود را نه در تنزل نرخ سود سرمایه‌داران، بلکه در گرایش نزولی نرخ سود نشان می‌دهد. به سخن دیگر، تاثیر کنش‌های متقابل عوامل دخیل در فرایند تولید، تنزل نرخ سود را در گرایش نزولی نرخ سود بروز می‌دهد. همچنین، مارکس قانون گرایش نزولی نرخ سود را در فرمول ریاضی زیر چنین توضیح می‌دهد:

$$\text{ارزش اضافی} \\ \text{نرخ سود سرمایه‌دار} = \frac{\text{سرمایه‌ی متغیر} + \text{سرمایه‌ی ثابت}}{\text{ارزش اضافی}}$$

مارکس صورت و مخرج کسر را در سرمایه‌ی متغیر تقسیم می‌کند.

$$\text{نرخ سود سرمایه‌دار} = \frac{\text{سرمایه‌ی متغیر}}{\text{ارزش اضافی}} \quad [1]$$

$$\frac{\text{سرمایه‌ی متغیر}}{\text{سرمایه‌ی متغیر}} + \frac{\text{سرمایه‌ی ثابت}}{\text{سرمایه‌ی متغیر}}$$

$$\text{و یا} \\ \text{نرخ سود سرمایه‌دار} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه‌ی متغیر}} + 1 \quad [2]$$

$$\frac{\text{سرمایه‌ی ثابت}}{\text{سرمایه‌ی متغیر}} + 1$$

برابر با منطق ریاضی، اگر صورت کسری زیاد شود، حاصلش زیاد، و برعکس مخرجش افزون شود، کسر کوچکتر می‌گردد. در کسر [۲]، با افزایش سرمایه‌ی در چرخه، سرمایه‌ی ثابت به نسبت سرمایه‌ی متغیر زیاد تر افزایش کرده است. لذا، مخرج کسر بزرگتر و حاصل کسر کوچکتر شده است. به سخن دیگر با افزایش سرمایه‌ی ثابت، یا ماشین آلات، ساختمان ووو، نرخ سود کاهش می‌یابد. مارکس مخرج کسر [۲] را ترکیب ارگانیک می‌نامد. برابر با فرمول [۲] با فرایند رشد انباشت سرمایه و افزایش سرمایه‌ی ثابت به نسبت سرمایه‌ی متغیر مخرج کسر یا ترکیب ارگانیک بزرگتر شده‌است. اما، همچنان که در بالا شرح داده‌شد، قانون تنزل نرخ سود تک سرمایه‌دار، در تقابل سرمایه‌ها، خود را در شکل قانون گرایش تنزل نرخ سود بروز می‌دهد. بروز گرایش نزولی نرخ سود ناقوس طوفان بحران سرمایه‌داری را نواخته و جامعه‌ی سرمایه‌داری را بوحشت می‌اندازد. در استمرار بروز بحران‌های سرمایه‌داری و به تبع آن پدیدار شدن قانون گرایش نزولی نرخ سود؛ امروز ما شاهد کنش این قانون در رخداد بحران جهان سرمایه‌داری هستیم.

سود، بهره و کرایه

مارکس در «سرمایه» می گوید، اگرچه آدام اسمیت کار(۱۳)- در شکل عام- را بمثابه منشاء سود به رسمیت می شناسد. ولی، به خاطر نفوذ نظریات اقتصاددانان پیشین، بویژه «اقتصاددانان هوادار تولیدات کشاورزی، Physiocrats» گهگاهی سکنه‌ی لفظی کرده و منبع سود را به فراتر از کار تسری می دهد. مارکس، در نقد اقتصاد سیاسی سرمایه، بعد از اثبات مقوله‌ی کار به عنوان چشمه‌ی سود سرمایه‌دار، به مقولات بهره و در آخر به کرایه زمین می پردازد. به سخن دیگر منبع بهره‌ی بانکی و کرایه زمین را سود تشکیل میدهد و نه برعکس. اصطلاح پول پول می آورد، یک تعبیر شیدانه‌ی بورژوائی است. تنها مبادله‌ی پول- به مثابه سرمایه- با کالای نیروی کار و مصرفش در چرخه‌ی تولید موجد سود سرمایه‌دار می شود. رعایت ترتیب بالا، بویژه امروز در بطن بحران جهان سرمایه داری، کلید درک جایگاه بهره‌ی بانکی و اعتبارات را در اختیار ما قرار می‌دهد.

سرمایه دار از بانک قرض دریافت و ساختمان را از مالک کرایه می کند. مشابه سرمایه‌دار صنعتی، سرمایه‌دار «کشاورزی صنعتی» زمین را از مالک زمین کرایه می کند. بدین ترتیب، در کل، سود سرمایه‌دار به سه جزء تقسیم می شود: یکم، جزئی از سود در ازاء بهره‌ی بانکی به بانکدار، دوم، حصه‌ای بابت کرایه‌ی زمین به مالک زمین داده می‌شود، و بالاخره، باقیمانده سهم سود سرمایه‌دار را تشکیل می‌دهد. اگر، کارگر ارزش اضافی تولید نکند، نه سودی برای سرمایه‌دار می ماند و نه بهره‌ی بانکی تادیه می شود و نه کرایه‌ی زمین و ساختمان.

در غیاب تولید ارزش اضافی، مارکس بالاتر رفتن قیمت سهام بازارهای بورس و اوراق بهادار موسسات مالی را «سرمایه‌ی تخیلی، فیکتیشس کپیتال Factitious Capital» توصیف می کند(۱۴).

مقوله‌ی اعتبار

۱- آقای الف می خواهد تلویزیون بخرد. او پول نقد ندارد. فروشنده به اعتبار داشتن منزل یا شغل یا با تضمین دوستش ، یا به اعتبار خریدهای گذشته و یا به صرف ارائه‌ی آدرس محل سکونت تلویزیون را به او می فروشد. مطابق قرار داد، خریدار موظف می شود، طی اقساط با بهره، یا بدون بهره، قیمت تلویزیون را بعد از یکسال به پردازد. در پی این معامله، امکان دارد این اتفاقات رخ دهند: یکم، خریدار آدرسش را عوض کرده، یا شغل یا منزل و یا ضامنش را از دست داده، و پول تلویزیون پرداخت نشود. دوم، در پی معامله و به خاطر نیاز مالی، فروشگاه قرارداد معامله را به قیمتی کمتر به موسسه‌ی مالی دیگر بفروشد. سوم، امکان دارد فروشگاه قرار داد معامله را به عنوان اعتبار در اختیار موسسه‌ی مالی دیگری گذاشته و از او اعتبار بگیرد. چهارم، سپس این موسسه‌ی مالی قرارداد را در اختیار موسسه‌ی مالی دیگری بودیعه گذاشته و از او اعتبار دریافت کند و او. اگر خریدار تلویزیون نتواند پول تلویزیون را پرداخت کند، تمام معاملات انجام شده به اعتبار قرارداد خریدار تلویزیون خواهند سوخت. همین سناریو می تواند در هر بندی از معاملات بالا اتفاق افتد. این مثال مینیاتوری در ابعاد کلان بین موسسات مالی رخ می دهد.

در مثال بالا، یکم: با انعقاد قرار داد، خریدار تلویزیون را دریافت می کند. ولی پولش را بعد از زمان معینی پرداخت می کند. در صورتیکه، در مبادله‌ی عادی، فروشنده پول قیمت کالایش را دریافت می کند، و خریدار کالایش را. در مثال بالا، با انعقاد قرار داد، خریدار صاحب تلویزیون گردیده و از آن استفاده می کند. ولی فروشنده پولش را بعد از زمان معینی دریافت می کند- نقش اعتبار در معامله. فروشنده به خریدار اعتبار خرید می دهد. دوم، معامله‌ی خریدار با فروشنده، حتما یک کنش ساده‌ی عرضه و تقاضا باقی نمی ماند؛ و ممکن است به معامله‌ی ریسکی یا قمار بازی تبدیل شود.

۲- اعتبار و تسلط موسسات مالی بر فرایند تولید سرمایه‌داری

ابتدا اعتبار، در بدو توسعه‌ی روابط سرمایه‌داری، همچون دستیار سربیزیر بخدمت سرمایه‌های صنعتی در آمد. سرمایه‌دار بجای اینکه چندین سال سود سرمایه را پس‌انداز کند تا صنعتش را گسترش دهد، سرمایه‌دار مالی معضالش را حل کرد. سرمایه‌ی مالی به سرمایه‌ی صنعتی وام داد. از طرف دیگر، برای رفع نیاز مالی فرایند تولید، سرمایه‌دار مالی به او اعتبار و «اوردرافت، Overdraft»* داد. اما، در همان اوان، نقش سرمایه‌ی مالی به این عرصه‌ها محدود نشد. سرمایه‌ی صنعتی یا تجاری

کالایش را به تاجری فروخت و حواله‌ای تنظیم شد تا بعد از یکسال قیمت کالا را به پردازد. در اینجا دو پدیده رخ داد. اول، سرمایه‌ی صنعتی یا تاجر بخاطر نیاز مالی حواله را به سرمایه‌ی مالی، با درصد کمتری فروخت. دوم، سرمایه‌ی مالی حواله را برای مدتی کمتر از یکسال پیش سرمایه‌ی مالی سپرده گذاشت، و در ازاء آن اعتبار گرفت. این دومی حواله را پیش معامله گر دیگر گذاشت و او بدین ترتیب، اعتبار از نقش دستیار سربراه سرمایه‌ی صنعتی به جزئی از بخش «سرمایه‌ی تخیلی، Fictitious Capital»- اصطلاح مارکس- دگر دینی کرد.

اکنون چند مثال از مارکس می آوریم:

الف، مارکس از کتاب «تئوری بررسی ارزش» صفحات ۶۳-۶۲ نقل قول می آورد: «این صحیح است، شما امروز ۱۰۰۰ پوند در بانک الف پس انداز می کنید، فردا بانک الف آنرا به بانک ب صادر می کند، بانک ب به بانک پ و تا بی نهایت صادر می شود. بنابراین امکان دارد که ۹ دهم از کل سپرده‌های کشور انگلستان وجود واقعی فراتر از ثبت آنها در دفاتر بانکی نداشته باشند. مارکس، سرمایه جلد سوم صفحه‌ی ۴۰۵ انگلیسی چاپ پروگرس.

ب، مارکس از «اثر جی. دبلیو. گیلبرت، بنام تاریخ اصول بانکداری، لندن ۱۸۳۴» نقل قول می کند: «هر چیزی که تسهیلات در اختیار تجارت بگذارد، به قماربازی مالی میدان میدهد. در بعضی از موارد، تجارت و قماربازی چنان با همدیگر پیوند نزدیک پیدا می کنند که واقعا غیر ممکن است تشخیص داد تجارت در کدام نقطه پایان یافته و قماربازی شروع می شود، همانجا.

پ، مارکس می گوید: هر جا بانک دایر است، سرمایه براحتی و با بهره‌ی ارزانتتر فراهم می‌شود. ارزانی سرمایه تسهیلات در اختیار قماربازی و سوداگری می‌گذارد، درست به همان سیاقی که گوشت و آبجوی ارزانتتر با خود پر خوری و بدمستی می‌آورد (۱۵) ث، همین گیلبرت می نویسد: سرمایه‌ی بانک ممکن است به دو بخش: سرمایه‌گذاری و بخش وام دهی تقسیم شود (۱۶).

ولی، با تمام این اوصاف، هنوز تکامل سرمایه‌ی مالی از موقعیت دون پسین به سرمایه‌های بانکی، اشتهاش را سیر نکرد. بلکه، سرمایه‌ی مالی بسوی تسخیر فرایند تولید صنعتی خیز برداشت. با گسترش سرمایه‌های مالی شرکت‌های سهامی در نیمه‌ی قرن نوزدهم زاده شدند. این شرکت ها مستقیما در بخش صنعتی سرمایه‌گذاری کردند. از اواخر قرن نوزدهم، شرکت‌های سهامی به کارتل‌ها و تراست‌های عظیم تبدیل شدند.

سرمایه های مالی معاصر

۱- «پول فیات، Fiat Money»

تا ۱۹۷۱، هنوز سرمایه‌های مالی به کارکرد سرمایه‌های بخش صنعتی تکیه داشتند. سرمایه‌های مالی عمدتا روی کارکرد بخش صنعت معامله، سوداگری و قمار می‌کردند (۱۷). در سال ۱۹۷۱، «ریچد نیکسن» رئیس جمهور وقت امپریالیسم آمریکا به برابری دلار با طلا، یا مبادله‌ی دلار کاغذی با طلا خاتمه داد. از آن زمان، نخبه‌ارزای کشورهای سرمایه‌داری از جمله دلار به «پول فیات، Fiat Money» معروف شدند. پول فیات، پولی است که چون دولت برابر با مقرراتی منتشر می کند ارزش دارد- نه برپایه‌ی پشتوانه‌ی معینی، مثلا طلا یا نقره. دلیل خارج شدن دلار از برابری با طلا این بود که اقتصاد آمریکا قدرت پیشین اش را از دست داده بود. آمریکا ذخایر طلای کافی برای مبادله با دلار در چرخه‌ی معاملات جهانی نداشت.

ضعف اقتصادی آمریکا به این معنا بود که تولید ارزش اضافی دچار مشکل شده بود. در اواخر، دهه‌ی ۱۹۷۰، هم آمریکا و هم انگلستان بخش مهمی از صنایع را به کشورهای در حال توسعه صادر کردند. بنا به ظرفیتش این فرایند نیز حجم پول فیات را افزایش داد.

۲- روش معامله‌ی «دریوتیو، DERIVATIVE».

روش معامله‌ی «دریوتیو، DERIVATIVE» روش معاملاتی دریوتیو، با پایان یافتن ارزش برابری ارزش کاغذی با طلا ظهور کرد. آلت «دریوتیو» قرارداد ایست، که بین دو یا چند نفر منعقد می شود. ارزش دریوتیو از روی نوسانات ارزش دارائی ها تعیین می شود. با ظهور «پول فیات»، اکنون سوداگران و قمار بازان مالی، گذشته از کالاها، مواد معدنی، سهام بازارهای بورس، اوراق قرضه‌ی دولت ها، روی نوسانات ارزش پول، بویژه دلار معامله می‌کنند. مطابق برآوردهای اقتصادی، کل ارزش تولید ناخالص دنیا ۶۰ تریلیون دلار و ارزش دارائی‌های معاملات «دریوتیو» ۶۰۰ تریلیون دلار بر آورد شده است. کوهی از پول کاغذی دنیا را فرا گرفته و پول فیات نه در

حوزهی تولید ارزش اضافی در بخش صنعت، بلکه در خارج از آن و در فراخی جهان سرمایه‌داری بدنبال فرصتی برای قماربازی می‌گردد. بی دلیل نیست که بحران سرمایه‌داری حاضر را بسیاری از منتقدان بورژوازی کارکرد سرمایه‌داری کازینویی لقب گذاشته‌اند.

۳- طرح «پانزی، PONZI». این شیوه ای از سوداگری یا قماربازی است. در این طرح، سوداگر، بهره‌ی اعتبار اخذشده از سرمایه‌دار مالی اولی را از اعتبار دوم و این را از اعتبار سوم و وو تامین می‌کند، تا اینکه در آخر کلاه برداری فاش می‌شود. من به دو نمونه اکتفا می‌کنم. اولین بار، این واژه، در سال ۲۰۰۱، در افتضاح شرکت «انرون، ENRON» آمریکایی مصطلح شد. یک نمونه‌ی دیگر، مورد آقای «برنارد مدوف، BERNARD MEDOFF»، در سال ۲۰۰۸، بود. با رو شدن کلاهبرداری‌های آقای مدوف، ۵۰ میلیارد دارائی‌های شرکت کننده در طرح مدوف دود شدند و به هوا رفتند. ولی، هرگز «سیستم پانزی» مولود دوره‌ی حاضر نیست. مارکس نمونه‌ای از سیستم پانزی، در تجارت انگلستان با هند، پیش از اختراع تلگراف، را یادآور شده‌بود. موخذ بالا.

همچنان که در بالا دیدیم، ابتدا سرمایه‌ی مالی با فروتنی در خدمت سرمایه‌ی صنعتی و تجارتنی قرار گرفت. بزودی سرمایه‌ی مالی مقابل سرمایه‌ی صنعتی بلند شد. بعد از طی مراحل تکامل چندی، امروز سرمایه‌ی مالی غولی شده‌است عظیم و وحشتناک. امروز، این غول یا اشرافیت یا لیگارش‌ی مالی، یک عده بسیار بسیار قلیل، بر فرایند سرمایه‌داری، بویژه اروپا و آمریکا حکومت می‌کند. این غول هم مظهر آخرین مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری و هم مرحله‌ی بن‌بست سرمایه‌داری است. هنوز با قطعیت نمی‌توان گفت سرنوشت این بن‌بست چه خواهد شد. آیا نقد مارکس از سرمایه از زیر آوارهای سانسور و تحریف بورژوازی سر بلند خواهد کرد؟ آیا طبقات کارگر جهان بعد از دهه‌ها عقب نشینی، برگشته و با بالابردن پرچم کمونیسم به سرمایه‌ی پورش خواهد کرد؟ یا اینکه، سرمایه در ادامه‌ی جنگ فرسایشی و خونریزی طبقات کارگر جهان، چمکه‌های فاشیسم را به پا خواهد کرد؟ یا، همچون دیوانه‌ای هم خود و وهم کل جهان سرمایه‌داری را نابود خواهد کرد، تا شاهد سرنوشتی روابط سرمایه‌داری نشود؟

مراد عظیمی - ۲۰۱۱/۰۹/۲۱

توضیحات

* ارقام و آمار متن از سایت‌های اقتصادی نهادهای اقتصادی یا دولتی اخذ شده‌اند

** گرچه، «اوردرافت» هم اعتبار بشمار می‌رود، ولی با آن تفاوت دارد. در اولی فرض بر این است که گیرنده‌ی اعتبار موازنه پرداخت مثبت بانکی دارد. در دومی، گیرنده‌ی اعتبار فراتر از موجودی‌اش از اعتبار بانک استفاده می‌کند. و این ریسک دارد.

۱- در بحران مالی ایسلند، دولت این کشور تلاش کرد، تاوان قماربازی بانک‌ها را مردم این کشور هزینه کنند. ولی مردم زیر بار نرفتند. قرار شد فراندوم تکلیف این بحران را حل کند. مردم علیه نجات بانک‌ها رای دادند.

۲- در قحطی معروف به سبب زمینی ایرلند، بین سال‌های ۱۸۵۲-۱۸۴۵، یک میلیون نفر به آمریکا مهاجرت کردند و یک میلیون نفر دیگر تلف شدند. سیاست استعماری بریتانیا فاکتور مهمی در این فاجعه بود. اکنون، برای بار دوم هزاران کارگر در مانده‌ی ایرلند، در جستجوی کار، به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند.

۳- واحد ارز ۱۷ کشور جامعه‌ی اروپا، از جمله یونان و پرتغال، یورو است. پرداخت بدهی‌های یونان با ارز یورو اقتصاد این کشور را به فنا کشانده‌است. اگر یونان واحد ارز یورو را رها کند، یا به سخن دیگر اعلام ورشکستگی نماید، عواقبش فراتر از یونان دامنگیر بانک‌ها و دولت‌های خارجی از اروپا تا آمریکا را فراخواهد گرفت. به این دلیل است که این کشورها به یونان فشار می‌آورند تا باز هم به سطح طبقه‌ی کارگر این کشور حمله کند. بموازات این، دولت یونان چوب حراج به منابع این کشور بزند.

۴- برابر با مقررات کشورهای جامعه‌ی اروپا، کشور عضو ارز یورو، نباید کسری بودجه‌اش از ۳ درصد تولید داخلی تجاوز کند. کسری بودجه‌ی ایتالیا بیش از ۵٪ تولید داخلی و بدهی ملی برابر با ۱۲۰٪ تولید داخلی یا ۱/۹ تریلیون یورو است. دولت سیلویا برلسکونی، لایحه‌ای را به تصویب دو پارلمان این کشور رسانید، تا ۵۹/۹ بیلیون یورو از بودجه‌ی دولت بکاهد. با این کاهش کسری بودجه، تعداد زیادی بیکار و

بخش قابل ملاحظه‌ای از خدمات اجتماعی حذف خواهد شد. وضع اسپانیا چندان بهتر از ایتالیا نیست. کسری بودجه و بدهی دولت، به ترتیب برابر با ۶/۲٪ و ۶۵/۲ تولید ناخالص داخلی. دولت اسپانیا نیز برای کاهش کسری بودجه و بدهی دولت، به سطح کار و معیشت طبقه‌ی کارگر این کشور حمله کرده‌است.

۵- ستند پورز، به عنوان یکی از موسسات مشابه مالی، یک نهاد ممیزی بی طرف نیست. این موسسات مالی کلان، یکم، با تنزل دادن نرخ اعتبار دولت ها و موسسات مالی، آنها را در معرض حملات سوداگرانه قرار می دهند. دوم، با تنزل دادن اعتبار مالی دولت ها و موسسات مالی، این ها را وامی دار می کنند برای تضمین بازپرداخت بدهی ها اقدامات ضروری انجام دهند. امری که اکنون در ابعاد اروپا و آمریکا رخ می دهد. اخیراً، انگلا مرکل نخست وزیر آلمان اعلام کرد که فعالیت این موسسات محدود شود!

۶- موضوع امکان ورشکست شدن آمریکا، موضوع تازه‌ای نیست. خروج برابری دلار با طلا در سال ۱۹۷۱، یک نمونه‌ی بارزی از ورشکست شدن ابر قدرت آمریکا بود. اما، در آن زمان، بنا به توازن قدرت جهانی مخالفتی علیه اقدام یک جانبه‌ی آمریکا روی نداد. اکنون، زمانه عوض شده‌است. دیگر امپریالیسم آمریکا قادر نیست سیاست های اقتصادی یک جانبه‌ای را به کشورهای سرمایه‌داری جهان تحمیل کند. من در متن به مورد چین اشاره کرده‌ام.

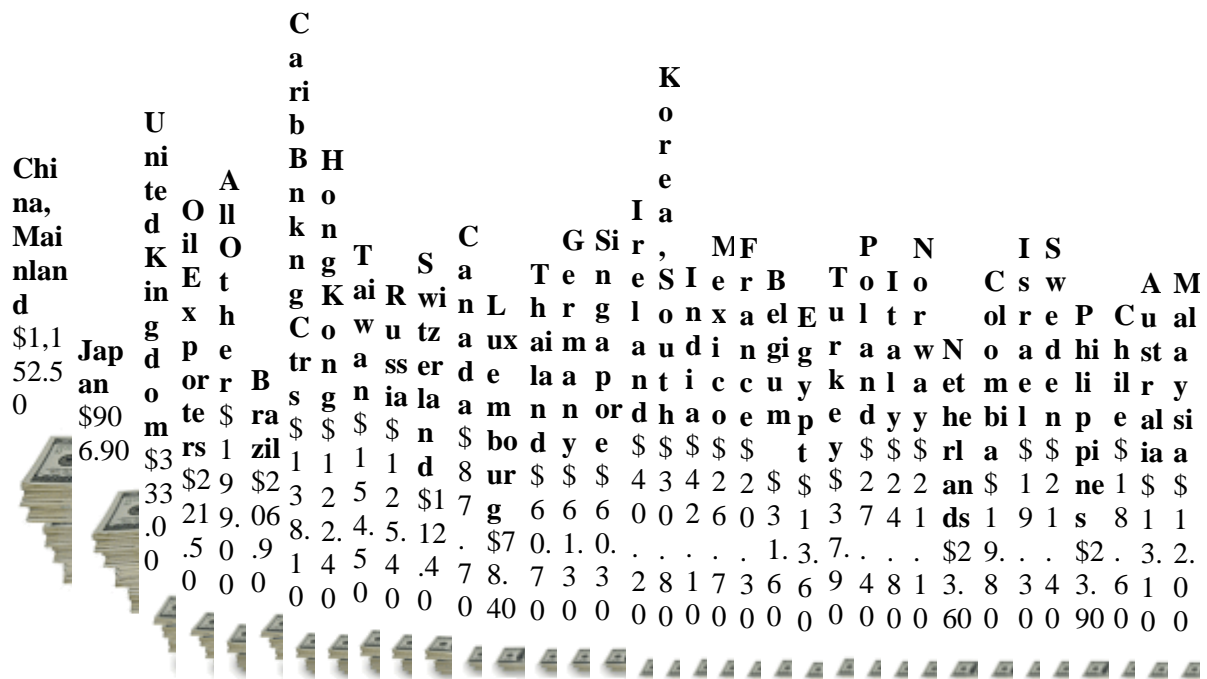
۷- فیتیشسم، یا بتوارگی کالا در آمریکا را می توان با این مثال ساده توضیح داد. مشتری های فرآورده‌ی خاصی شب در صف جلو فروشگاه می خوابند، تا اولین خریداران فلان تلفن موبایل جدید باشند. البته، مشتری جلو صف با خرید تلفن افتخار بزرگ، یا سلبریتی، نصیبش می شود. آیا، اینها دیوانه‌اند یا سرمایه‌داری آمریکا، که چنین فرهنگ منحطی را ببار آورده‌است.

۸- بعد از کسر مالیات و حق بیمه را، در آمد خالص یا «Disposable Income» می نامند. البته، در این محاسبه، به‌ویژه، مالیات غیر مستقیم نادیده گرفته می‌شود.

۹- آیا با صرف این ۹۶ میلیارد دلار نمی شود میلیونها انسان را از گرسنگی نجات داد. میلیون ها کودک کارگرا از خیابان‌ها، معادن و کارگاه‌ها نجات داده و روانه‌ی مدرسه کرد ووو .

۱۰- جدول کشورهای عمده ی بستانکار از آمریکا- بدهی به چین برابر با ۱/۱۵۲ تریلیون دلار، ژاپن ۹۰۶/۹۰ بلیون، انگلستان ...

Major holders of US debt



۱۱- در آمریکا مالیات بر درآمد لایه های بالای بورژوازی به نسبت کشورهای دیگر پائین تر است. خزانه داری آمریکا با پائین بودن مالیات بر درآمد میلیونر ها و میلیارد درها از یک منبع مهم درآمد محروم شده است. کاهش باز هم بیشتر مالیات این لایه، به خزانه داری آمریکا فشار افزونتری وارد خواهد کرد. ظاهراً، احزاب محافظه کار و حزب چائی و با شدت کمتری حزب دموکرات طرفدار لاغر شدن هزینه های دولتند. ولی این ادعای دروغی بیش نیست. اگر اینها واقعا خواهان دولتی با هزینه کمتری هستند، اولین کاری که باید انجام دهند کاهش بودجه ی عظیم نظامی است. ولی منظور اینها حذف کامل یا تقریباً تمام بودجه ی رفاه عمومی برای لایه های پائین طبقه ی کارگر آمریکاست.

با کاستن از مالیات، درآمد دولت تنزل کرده، و گذشته از این، افزایش بیکاری بودجه ی حق بیکاری و هزینه ی تامین غذا «فود ستمپ، Food Stamp» برای بیکاران را بالا خواهد برد. برابر با سیستم تامین اجتماعی آمریکا، یک نفر کارگر آمریکائی، در طول عمر کاری، می تواند مجموعاً دو سال حق بیکاری دریافت کند. این مدت می تواند دو سال پیوسته و یا در چندین نوبت و در فواصل زمانی مختلف رخ دهد. ولی باید مجموع مدت استفاده از حق بیکاری از دو سال تجاوز نکند. از اینرو، کارگرانی که از حق بیکاری دو سال استفاده کرده باشند، در صورت بیکار شدن، کوپن یا کارت غذا «فود ستمپ» دریافت می کنند. این بیکاران، معادل وجه روزانه ی کارت، از فروشگاه های معینی غذا می گیرند. جالب است به این نکته اشاره کرد که بانک عظیم جی. پی. مورگان، در کنار سوداگری های صدها میلیارد دلاری، حتی تصدی کنترل کارت های «فود ستمپ» را در اختیار داشته و از بابت آن سود می برد!

۱۲- حتی پیشتر از بحران جاری، بعضی از کشورها، از جمله عراق صدام حسین و ایران و لیبی قذافی هوادار جانشینی دلار با یورو و لیبی قذافی طرفدار معیار ارز طلا شدند. این سه کشور، به دلیل اینکه قیمت نفت به دلار پرداخت می شد، تمایل داشتند از دلار خارج شوند. بروز بحران در کشورهای حوزه ی یورو شدیداً به اعتبار این ارز صدمه وارد کرد. چین، روسیه و برزیل، رقبای آمریکا، آهسته بسوی معاملات با ارزهای کشوری متقابل حرکت می کنند. در چنین اوضاع آشفته ی اقتصادی، طلا مورد اقبال دولت ها و دارندگان سرمایه های خصوصی شده است.

۱۳- ارزش هر کالائی بر حسب مقدار کار اجتماعاً ضروری لازم برای تولید آن کالا محاسبه می شود. الماس و طلا گراند، برای اینکه کار اجتماعاً ضروری متبلور در واحد آن ها زیاد است. تا ابداع شیوه ی جدید استخراج آلومینیوم از بوکسایت، تولید آلومینیوم گران، یا کار اجتماعاً ضروری متبلور در واحد آن زیاد بود. به این دلیل انگشتی آلومینیوم نیز گران بود.

۱۴- امروز، اقتصاددانان و مفسران اقتصادی به کرات در بحث هایشان از اصطلاحات کمبود سرمایه ی واقعی، بخوان ارزش اضافی یا کارمرده، و سرمایه ی تخیلی استفاده می کنند. ولی کینه توزانه منبع کاربرد این اصطلاحات توسط مارکس را سانسور می کنند.

۱۵- علاقمندان می توانند برای کسب اطلاعات گسترده به کتاب سرمایه، جلد سوم، فصل ۲۵ «اعتبار و سرمایه ی تخیلی» رجوع کنند.

۱۶- امروز، یکی از بحث های داغ جدا کردن فعالیت بخش سرمایه گذاری- قماربازی- با بخش سپرده های بانکی است. همین دو سه روز پیش، یک معامله گر بانک سویسی «بیو. بی. اس، U.B.S» مبلغ ۱/۵ میلیارد دلار در بازار بورس لندن باخت و بانک را به بحران انداخت.

۱۷- بحران عظیم ۱۹۲۹ و سقوط بازار بورس نیویورک در زمین قماربازی روی سهام صنایع سنگین آمریکا ریشه کرده بود.